



مسعود فروغی، سردیر

انقلاب اسلامی نشان داد برای اینکه استبداد مانند مشروطه دوباره سر بلند نکند، باید از استقلال آغاز کرد

## شکست آزادی در مشروطه



برای نقش آفرینی در ایران پس از مشروطه و ورود چهره‌های بزرگ و مهم آن زمان به فرآیند استقرار مشروطه چگونه نتوانست برای همیشه مسئله جامعه ایران را حل کند؟ چرا مشروطه -زودتر از آنکه مشروطه خواهان تصور کنند- شکست خورد و چگونه استبداد پس از مشروطه آنچنان قدرتمند شد که سران مشروطه را به محاق برد؟ چرا نه تنها پیشرفتی برای ایران پس از انقلاب مشروطه رخ نداد که ایران یکی از بزرگترین قطعی‌های تاریخش را پس از مشروطه تجربه کرد؟

چرا آنگونه که انقلاب اسلامی با وقوعش ایران را از کشوری دست‌چندم به قدرت منطقه‌ای تبدیل کرد، استبداد چندده‌زار ساله سلطنت در ایران را برای همیشه ساقط کرد و دگرگونی گسترده‌ای در نهاد علم در ایران ایجاد کرد، مشروطه نتوانست شیرینی آزادی و آبادی ایران را حداقل برای نسل اول مبارز حفظ کند؟

جواب با کمال تأسف ساده اما گم شده در سطور تاریخ است، مشروطه خواهان (با کمال احترام برای همه طیف‌ها) اشتباهی تاریخی کردند. آنها برای نجات ایران از عقب‌ماندگی، تنها دنبال قانونی برای محدودسازی شاه بودند، برای اینکه اجازه دهد در روزنامه‌شان مثلاً به شاه انتقاد کنند یا اینکه مجلسی باشد و همه تصمیم‌ها را شاه نگیرد. آزادی مورد نظر مشروطه خواهان محدود و منحصر به آزادی افراد در مقابل استبداد داخلی بود و همین پاشنه آشیل کار شد.

مشروطه شکست خورد چون تصورش از آزادی جامع نبود و اصل کار را رها کرد. برای همین است که تنها یکسال پس از مشروطه، ایران یکی از تحقیرآمیزترین قراردادها را تاریخش را به چشم دید. قرارداد تقسیم ایران در سال ۱۹۰۷ میلادی میان روسیه تزاری و انگلیس در واقع نشان داد مشروطه مانند کف روی آب قابل حذف است، چون آزادی ملت در مشروطه ندیده گرفته شد.

مشروطه نتوانست از آزادی دفاع کند و سخت‌ترین استبداد ممکن را به‌جان خرید، چون استقلال کشور برایش مساله نبود. روس و انگلیس مانند جلاد ظالمی که صدای گریه کسی را نمی‌شنوند خیلی زود مسیر مشروطه را به جایی بردند که هیچ کدام از مشروطه خواهان تصویری از آن نداشتند.

انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) اما برای حفاظت از آزادی فرد، آزادی ملت را پایه قرارداد. دو سال پس از انقلاب اسلامی، توپخانه دشمن قصد داشت ایران را به توپ ببندد اما نتوانست؛ کاری که دو سال پس از مشروطه از چند صدمتری ساختمان مجلس انجام شده بود.

مقام مقایسه پررنگ‌تر کرد. شاهان قاجار که در مقابله با تجاوز بیگانه از قدرت بسیج‌کنندگی نهاد مرجعیت استفاده کرده بودند فکرش را نمی‌کردند در کشاکش وادادگی در برابر قدرت خارجی و فشار روزافزون به ملت، «بیداری ملی» قدرتمندتر از لژهای بیداری و دسته‌جات روشنفکری مترجم غرب مدرن عمل کند.

اما ولع شاه ناصری برای سفر و خوش گذرانی کار دستش داد، پول سفر باید از امتیازی حاصل می‌شد که خون ملت را در شیشه کرد، حکم شرعی میرزای شیرازی قلیان‌های کوچک و خیابان و دربار را نشکاند بلکه پایه‌های سلطنت چند هزارساله در ایران را به لرزه درآورد.

مانسور تاریخی «حرم‌ت تنباکو» برای تاریخ سیاست در ایران مثل کشف نفت برای بشر بود. آنگونه انرژی نهفته در ساختار مذهبی و سنتی ایران را آزاد کرد که سال‌ها بعد شاه مغرور قاجار را مجبور به امضای قانون مشروطه کرد. آنچنان که یحیی دولت‌آبادی درباره این واقعه می‌نویسد: «به هر صورت، دخالت اضطراری میرزای شیرازی در امر سیاست، اگر چه برای حفظ استقلال مملکت و نگاهداری از تجاوزات بیگانگان، بسی سودمند بود، ولیکن بذری در مزرعه روحانیت پاشیده شد که معلوم نیست چه حاصلی پرویانند و چه نتیجه در آینده برای سیاست و روحانیت این مملکت داشته باشد و کدام دست قوی بتواند این خلط و مزج را برهم زده، هر یک از سیاسیون و روحانیون را به ادای وظیفه خود وادارد.»

بذری که میرزا در مزرعه روحانیت پاشید، نگذاشت دین در مشروطه تماشاگر دعوی استبداد و لژهای روشنفکری باشد. مشروطه محصول پاسخ به سوال عقب‌ماندگی ملت بود و شاید تا آن زمان بزرگترین پاسخی بود - که پس از دوران باشکوه صفوی- ایرانی‌ها به سرنوشت‌شان داده بودند. مسیر و داستان نهضتی که علمایش برای مبارزه در آن به حرم اهل بیت در تهران و قم پناه می‌بردند و برای نجات پرچم شیعه، آن‌گونه از سامرا و نجف و تبریز و اصفهان و تهران به میدان آمدند، به کنار «دیگ بلوی» سفارت بریتانیا رسید. چرا؟

احتمالاً اگر به این سوال پاسخ دهیم می‌توانیم کلید سرنوشت تلخ مشروطه را پیدا کنیم، آنجا که میان امضای حکم مشروطه و به‌توپ بستن مجلس، تنها دو سال طول کشید. فرآیند طولانی مشروطه، به میدان آمدن کامل نهاد دین با پرچم‌داری علما، تحول عظیم در جامعه ایران و بیداری تاریخی ملت، تلاش گسترده انگلیس

صورت‌بندی‌های تاریخی ارزش‌مندترین دست‌آورد مطالعات سیاسی است، و گرنه خوانش صدباره متن تاریخ کمکی به نسل‌های آینده نمی‌کند. شاید تکرار چندباره تجربه‌های تلخ ملی در ۲۰۰ سال اخیر هم به سبب همین ضعف بزرگ ماست. در بهترین و پیشروترین مطالعات آسیب‌شناسانه در علوم انسانی در دهه‌های اخیر، صحبت از «آینده پژوهی» ها مدرن‌ترین اظهار نظر علمی محسوب می‌شود، بدون اینکه ارزش نگاه به آینده و رصد نیازها و امکانات در زمان پیش‌رو را زیر سوال ببرم، معتقدم مقدم بر اینکه چه در پیش روی ماست، «شناخت گذشته» و «ارائه صورت‌بندی راهگشا از تاریخ» نیاز فوری زمانه است.

ایران در آستانه قرن ۱۵ شمسی هم از این قاعده جداشدنی نیست، تجربه جمعی ما در خصوص کشورداری و اینکه کجای جهان ایستاده‌ایم و آینده ما چیست، چقدر روشن است؟ بگویم که روزمره ما از شب‌نشینی‌های خانگی تا عصر «چت» و «کامنت» و «لایک» تفاوتی نکرده. تنها بستر ارائه آن به جای گفتگوهای شبانه خانوادگی به اینستاگرام و تلگرام منتقل شده. البته اسم بازیگران سیاسی هم به‌روز شده اما سوال‌های اساسی درباره عدالت، آزادی و اینکه چرا فلان تکنولوژی را نداریم، تغییری نکرده. سوال جمعی ایرانی‌ها در میانه قرن سیزدهم شمسی یعنی زمانی که شاهان قاجار به واسطه برخی تجار سفر کرده به اروپا، علاقه‌مند به جهان گردی شده بودند و جنگ‌های پی‌درپی با قوای بیگانه را واگذار می‌کردند چه بود؟ سوال از علت عقب‌ماندگی از آن سال‌ها در عمق جامعه ایران ریشه دوانده است. ذهنیت تاریخی ایران در سال‌های طولانی دو قرن اخیر با امتیازهای مالی بزرگ به قدرت‌ها، و هم‌زمان خرد شدن مردم در اثر فشار معاش، ساخته شده است. کرنش در مقابل قدرت خارجی که منابع ملت را به تاراج می‌برد و نانی برای جماعت به جانمی گذاشت چنان در بستر تاریخی ما وجود دارد که گویا داستان ایران را در میانه نقش آفرینی استعمار در جنوب غرب آسیا نوشته‌اند و جای کمی برای خود داستان اصلی پیدا می‌شده!

آمد و شد تجار، دانش‌جویان و شرق‌شناسان اروپایی، شکست‌های تحقیرآمیز در جنگ‌ها و دادن امتیازهای بزرگ مالی به دول خارجی؛ عقب‌ماندگی ایران را در